

نویسنده : جفری دی ساکس (Jeffrey D.Sachs).
منبع و تاریخ نشر : ارشیف جفری «2024-09-04».
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

چگونه نومحافظه‌کاران هژمونی را بر صلح در آغاز دهه 1990 انتخاب کردند

How the Neocons Chose Hegemony Over Peace Beginning in the Early 1990s



در سال 1989 من به عنوان مشاور اولین دولت پسا کمونیستی لهستان خدمت کردم و به طراحی استراتژی تثبیت مالی و تحول اقتصادی کمک کردم. توصیه های من در سال 1989 خواستار حمایت مالی گسترده غرب از اقتصاد لهستان به منظور جلوگیری از تورم سرسام آور، امکان تبدیل ارز لهستانی با نرخ ارز ثابت، و گشایش تجارت و سرمایه

گذاری با کشورهای جامعه اروپا (اکنون) بود. اتحادیه اروپا). این توصیه ها توسط دولت ایالات متحده، G7 و صندوق بین المللی پول مورد توجه قرار گرفت.

بر اساس توصیه من، یک صندوق تثبیت **زلوتی** به ارزش (۱ میلیارد دلار) تأسیس شد که به عنوان پشتوانه ارز جدید قابل تبدیل لهستان عمل می کرد. لهستان در پرداخت بدهی بدهی های دوران شوروی متوقف شد و پس از آن، بخشی از این بدهی لغو شد. لهستان کمک های توسعه قابل توجهی را در قالب کمک های بلاعوض و وام توسط جامعه رسمی بین المللی دریافت کرد.

عملکرد اقتصادی و اجتماعی بعدی لهستان خود گویای این موضوع است. علیرغم اینکه اقتصاد لهستان یک دهه فروپاشی را در دهه 1980 تجربه کرده بود، لهستان دوره رشد سریع اقتصادی را در اوایل دهه 1990 آغاز کرد. ارز ثابت ماند و تورم پایین ماند. در سال 1990، سرانه تولید ناخالص داخلی لهستان (بر حسب قدرت خرید اندازه گیری شده) 33 درصد از آلمان همسایه بود. تا سال 2024، پس از چندین دهه رشد سریع اقتصادی، به 68 درصد از تولید ناخالص داخلی سرانه آلمان رسیده بود.

بر اساس موفقیت اقتصادی لهستان، در سال (1990) توسط آقای **گریگوری یاولینسکی**، مشاور اقتصادی رئیس جمهور میخائیل گورباچف، برای ارائه مشاوری مشابه به اتحاد جماهیر شوروی، و به ویژه برای کمک به بسیج حمایت مالی برای ثبات اقتصادی و دگرگونی، با من تماس گرفت. اتحاد جماهیر شوروی یکی از نتایج آن کار پروژه ای بود که در سال 1991 در مدرسه کندی هاروارد با پروفیسورهای گراهام آلیسون، استنلی فیشر و رابرت بلک ویل انجام شد. ما مشترکاً یک "معامله بزرگ" را به ایالات متحده، G7 و اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد کردیم که در آن از حمایت مالی گسترده ایالات متحده و کشورهای G7 برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی مداوم گورباچف حمایت کردیم. این گزارش با عنوان پنجره فرصت: معامله بزرگ برای دموکراسی در اتحاد جماهیر شوروی (1 اکتبر) منتشر شد.

پیشنهاد حمایت گسترده غرب از اتحاد جماهیر شوروی توسط جنگجویان سرد در کاخ سفید رد شد. گورباچف در ژوئیه 1991 به اجلاس G7 در لندن آمد و درخواست کمک مالی کرد، اما دست خالی رفت. پس از بازگشت به مسکو، او در کودتای اوت 1991 روبرو شد. در آن زمان، بوریس یلتسین، رئیس جمهور فدراسیون روسیه، رهبری مؤثر اتحاد شوروی بحران زده را بر عهده گرفت. در ماه دسامبر، تحت فشار تصمیمات روسیه و سایر جمهوری های شوروی، اتحاد جماهیر شوروی با ظهور 15 کشور تازه استقلال یافته منحل شد.

در سپتامبر 1991، یگور گیدار، مشاور اقتصادی یلتسین با من تماس گرفت و به زودی از دسامبر 1991 به عنوان نخست وزیر فدراسیون روسیه که به تازگی مستقل شده است، با من تماس گرفت. او از من خواست که برای بحث در مورد بحران اقتصادی و راه

های ایجاد ثبات در روسیه به مسکو ببایم. اقتصاد روسیه در آن مرحله، روسیه در آستانه تورم فوق العاده، نکول مالی در مقابل غرب، فروپاشی تجارت بین المللی با جمهوری های دیگر و با کشورهای سوسیالیستی سابق اروپای شرقی و کمبود شدید مواد غذایی در شهرهای روسیه بود که ناشی از فروپاشی بود. تحویل غذا از زمین های کشاورزی و بازاریابی سیاه فراگیر مواد غذایی و سایر کالاهای ضروری.

من به روسیه توصیه کردم که درخواست کمک مالی غرب در مقیاس بزرگ را تکرار کند، از جمله توقف فوری خدمات بدهی، کاهش بدهی های بلندمدت، صندوق تثبیت ارز برای روبل (همانطور که برای زلوتی در لهستان)، کمک های بلاعوض در مقیاس بزرگ. دلار و ارزهای اروپایی برای حمایت فوری از واردات مواد غذایی و پزشکی و سایر جریانهای کالاهای ضروری و تامین مالی فوری توسط صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سایر موسسات برای محافظت از خدمات اجتماعی روسیه (مراقبت های بهداشتی، آموزشی و غیره).

در نوامبر (1991)، گیدر با معاونان G7 (معاونان وزرای دارایی کشورهای G7) ملاقات کرد و درخواست توقف ارائه بدهی کرد. این درخواست قاطعانه رد شد. برعکس، به گایدگ گفته شد که اگر روسیه به آخرین دلارهای خود ادامه دهد، کمک های غذایی اضطراری در دریاهای آزاد که به سمت روسیه می رود، فوراً برگشته و به بنادر اصلی بازگردانده می شود. من بلافاصله پس از نشست معاونان G7 با گیدر خاکستری ملاقات کردم.

در دسامبر 1991، من با یلتسین در کرملین ملاقات کردم تا او را در مورد بحران مالی روسیه و در مورد امید و حمایت مستمر خود برای کمک اضطراری غرب، به ویژه در شرایطی که روسیه اکنون به عنوان یک کشور مستقل و دموکراتیک پس از پایان اتحاد جماهیر شوروی در حال ظهور بود، توضیح دهم. او از من درخواست کرد که به عنوان مشاور تیم اقتصادی او، با تمرکز بر تلاش برای بسیج حمایت مالی در مقیاس بزرگ، خدمت کنم. من آن چالش و سمت مشاوره را کاملاً بدون دستمزد پذیرفتم.

پس از بازگشت از مسکو، به واشنگتن رفتم تا درخواست خود را برای توقف بدهی، صندوق تثبیت ارز و حمایت مالی اضطراری تکرار کنم. در ملاقات با آقای ریچارد ارب، معاون مدیر عامل صندوق بین المللی پول و مسئول روابط کلی با روسیه، متوجه شدم که ایالات متحده از این نوع بسته مالی حمایت نمی کند. من یک بار دیگر از پرونده اقتصادی و مالی دفاع کردم و مصمم به تغییر سیاست ایالات متحده بودم. این تجربه من در زمینه های مشاوره ای دیگر بوده است که ممکن است چندین ماه طول بکشد تا واشنگتن را در رویکرد سیاسی خود تحت تأثیر قرار دهد.

در واقع، طی سال های 1991 تا 1994، من از حمایت گسترده غرب از اقتصاد بحران زده روسیه و حمایت از 14 کشور تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی سابق،

بدون وقفه، اما بدون موفقیت حمایت می‌کردم. من این درخواست‌ها را در سخنرانی‌ها، نشست‌ها، کنفرانس‌ها، مقالات و مقالات دانشگاهی بی‌شماری مطرح کردم. صدای من در فراخوان چنین حمایتی صدایی تنها در ایالات متحده بود. من از تاریخ اقتصادی - از همه مهم‌تر از نوشته‌های حیاتی جان مینارد کینز (به‌ویژه پیامدهای اقتصادی صلح، 1919) - و از تجربیات مشاوره‌ای خودم در آمریکای لاتین و اروپای شرقی آموخته بودم که حمایت مالی خارجی از روسیه می‌تواند به خوبی کمک کند. ایجاد یا شکست تلاش فوری روسیه برای ایجاد ثبات.

شایان ذکر است که در اینجا به طور مفصل از مقاله من در واشنگتن پست در نوامبر 1991 برای ارائه خلاصه استدلال خود در آن زمان نقل قول کنم:

این سومین بار در این قرن است که غرب با ید به مغلوب‌ها بپردازد. هنگامی که امپراتوری آلمان و هابسبورگ پس از جنگ جهانی اول فروپاشید، نتیجه آن هرج و مرج مالی و نابسامانی اجتماعی بود. کینز در سال 1919 پیش‌بینی کرد که این فروپاشی مطلق در آلمان و اتریش، همراه با فقدان بینش از سوی پیروزمندان، برای ایجاد واکنش خشمگینانه نسبت به دیکتاتوری نظامی در اروپای مرکزی توطئه خواهد کرد. حتی وزیر دارایی باهوشی مانند جوزف شوپیتز در اتریش نمی‌توانست سیلابی را به سمت تورم شدید و بیش از حد ملی‌گرایی مهار کند و ایالات متحده به انزوگرایی دهه 1920 تحت رهبری وارن جی هاردینگ و سناتور هنری کابوت لاج فرو رفت.

پس از جنگ جهانی دوم، فاتحان باهوش‌تر بودند. هری ترومن خواستار حمایت مالی ایالات متحده از آلمان و ژاپن و همچنین سایر کشورهای اروپای غربی شد. مبالغ مربوط به طرح مارشال، معادل چند درصد از تولید ناخالص ملی کشورهای دریافت‌کننده، برای بازسازی واقعی اروپا کافی نبود. با این حال، این یک راه نجات سیاسی برای سازندگان رویایی سرمایه‌داری دموکراتیک در اروپای پس از جنگ بود.

اکنون جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم روسیه را مانند آلمان پس از جنگ جهانی اول و دوم به سجده، ترس و بی‌ثباتی تبدیل کرده است. در داخل روسیه، کمک‌های غربی تأثیر روانی و سیاسی برانگیخته‌ای خواهد داشت که طرح مارشال برای اروپای غربی داشت. روان روسیه توسط 1000 سال تهاجمات وحشیانه، از چنگیز خان تا ناپلئون و هیتلر، در عذاب بوده است.

چرچیل قضاوت کرد که طرح مارشال "بی‌اساس‌ترین اقدام تاریخ" است و دیدگاه او توسط میلیون‌ها اروپایی که این کمک برای آنها اولین چشم‌انداز امید در جهان فروپاشی شده بود، مشترک بود. در اتحاد جماهیر شوروی فروپاشی شده، ما فرصتی قابل توجه داریم تا امیدهای مردم روسیه را از طریق یک عمل تفاهم بین‌المللی افزایش دهیم. غرب اکنون می‌تواند با یک اقدام نامتعارف دیگر به مردم روسیه الهام بخشد.

این توصیه مورد توجه قرار نگرفت، اما من را از ادامه دفاع من منصرف نکرد. در اوایل سال 1992، از من دعوت شد تا در برنامه خبری *PBS The McNeil-Lehrer Report* شرکت کنم. من با وزیر امور خارجه موقت لارنس ایگلبرگر روی آنتن بودم. پس از نمایش، او از من خواست تا با او از استودیو *PBS* در آرلینگتون، ویرجینیا به واشنگتن دی سی برگردم. گفتگوی ما به شرح زیر بود. "جفری، لطفاً اجازه دهید برای شما توضیح دهم که درخواست شما برای کمک در مقیاس بزرگ انجام نخواهد شد. حتی با فرض اینکه من با استدلال های شما موافقم - و وزیر دارایی لهستان [لژک بالسرویچ] همین نکات را همین هفته گذشته به من گفت - این اتفاق نخواهد افتاد. آیا می خواهید بدانید چرا؟ میدونی امسال چیه؟" پاسخ دادم: «1992». "آیا می دانید این یعنی؟" " سال انتخابات؟" من جواب دادم «بله، امسال سال انتخابات است. قرار نیست این اتفاق بیفتد.»

بحران اقتصادی روسیه در سال 1992 به سرعت تشدید شد. گیدار در آغاز سال 1992 کنترل قیمت ها را لغو کرد، نه به عنوان معجزه ای که ادعا می شود، بلکه به این دلیل که قیمت های ثابت رسمی دوران شوروی تحت فشار بازارهای سیاه، تورم سرکوب شده (یعنی تورم سریع در قیمت های بازار سیاه و در نتیجه افزایش شکاف با قیمت های رسمی)، شکست کامل مکانیسم برنامه ریزی دوران شوروی، و فساد عظیم ناشی از محدود کالاهایی که هنوز با قیمت های رسمی بسیار پایین تر مبادله می شوند. قیمت های بازار سیاه

روسیه نیاز فوری به یک طرح تثبیت کننده از نوع لهستان داشت، اما چنین طرحی از نظر مالی (به دلیل فقدان حمایت خارجی) و از نظر سیاسی (زیرا فقدان حمایت خارجی همچنین به معنای عدم وجود اجماع داخلی در مورد آن بود) دور از دسترس بود. چه باید کرد). این بحران با فروپاشی تجارت بین کشورهای تازه استقلال یافته پس از شوروی و فروپاشی تجارت بین اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای اقماری سابق آن در اروپای مرکزی و شرقی، که اکنون از کمک های غرب دریافت می کردند و تجارت را به سمت غرب تغییر جهت می دادند، تشدید شد. اروپا و دور از شوروی سابق.

در طول سال 1992، بدون هیچ موفقیتی به تلاش برای بسیج منابع مالی غرب در مقیاس بزرگ ادامه دادم که فکر می کردم بیش از پیش ضروری است. من امیدم را به ریاست جمهوری تازه منتخب بیل کلینتون بسته بودم. این امیدها نیز به سرعت از بین رفت. مشاور کلیدی کلینتون در مورد روسیه، پروفیسور جانز هاپکینز، مایکل ماندلبام، در نوامبر 1992 به طور خصوصی به من گفت که تیم کلینتون در آینده مفهوم کمک در مقیاس بزرگ برای روسیه را رد کرده است. ماندلبام به زودی علناً اعلام کرد که در دولت جدید خدمت نخواهد کرد. من با استروب تالبوت، مشاور جدید کلینتون در روسیه ملاقات کردم، اما متوجه شدم که او تا حد زیادی از واقعیت های اقتصادی مبرم بی اطلاع

است. او از من خواست که مطالبی در مورد تورم های شدید برایش بفرستم که من به درستی انجام دادم.

در پایان سال 1992، پس از یک سال تلاش برای کمک به روسیه، به گیدر گفتم که از آنجا کناره گیری می کنم زیرا توصیه های من در واشنگتن یا پائتخت های اروپایی مورد توجه قرار نگرفت. با این حال، حوالی روز کریسمس، من یک تماس تلفنی از وزیر دارایی آینده روسیه، آقای بوریس فئودوروف دریافت کردم. او از من خواست که در همان روزهای اول سال 1993 در واشنگتن با او ملاقات کنم. ما در بانک جهانی ملاقات کردیم. فئودوروف، نجیب زاده و کارشناس بسیار باهوشی که چند سال بعد به طرز غم انگیزی در جوانی درگذشت، از من خواهش کرد که در سال 1993 به عنوان مشاور او باقی بمانم. من با این کار موافقت کردم و یک سال دیگر را صرف کمک به روسیه برای اجرای طرح ثبات کردم. در آذر 93 استعفا دادم و در همان روزهای اول سال 94 علناً جدایی خود را از سمت مشاور اعلام کردم.

ادامه حمایت من در واشنگتن بار دیگر در سال اول دولت کلینتون بر سر زبان ها افتاد و پیش بینی های خودم بیشتر شد. من بارها و بارها هشدارهای تاریخ را در سخنرانی و نوشتارم، مانند این قطعه در نیویورکیانیک در ژانویه 1994، بلافاصله پس از کناره گیری از نقش مشاور، متوسل کردم.

مهمتر از همه، کلینتون نباید خود را با این فکر دلداری دهد که هیچ چیز خیلی جدی در روسیه اتفاق نمی افتد. بسیاری از سیاستگذاران غربی با اطمینان پیش بینی کرده اند که اگر اصلاح طلبان اکنون بروند، یک سال دیگر پس از اینکه کمونیست ها بار دیگر ثابت کردند که قادر به حکومت نیستند، باز خواهند گشت. ممکن است این اتفاق بیفتد، اما به احتمال زیاد این اتفاق نخواهد افتاد. تاریخ احتمالاً به دولت کلینتون یک فرصت برای بازگرداندن روسیه از لبه پرتگاه داده است. و یک الگوی نگران کننده ساده را نشان می دهد. ژیروندیست های میانه رو پس از روبسپیر به قدرت بازگشتند. با تورم افسارگسیخته، بی نظمی اجتماعی و کاهش استانداردهای زندگی، فرانسه انقلابی به جای ناپلئون را انتخاب کرد. در روسیه انقلابی، الکساندر کرنسکی پس از آنکه سیاست های لنین و جنگ داخلی به تورم شدید منجر شد، به قدرت بازگشت. آشفتگی اوایل دهه 1920 راه را برای به قدرت رسیدن استالین باز کرد. پس از به قدرت رسیدن هیتلر در سال 1933، در آلمان فرصت دیگری به دولت برونینگ داده نشد.

شایان ذکر است که نقش مشاوره ای من در روسیه محدود به ثبات اقتصاد کلان و تامین مالی بین المللی بود. من در برنامه خصوصی سازی روسیه که در سال های 1993-1994 شکل گرفت، و همچنین در اقدامات و برنامه های مختلف (مانند طرح بدنام «سهام در ازای وام» در سال 1996) که منجر به پیدایش الیگارشی های جدید روسیه شد، شرکت نداشتم. برعکس، من با انواع اقداماتی که روسیه انجام می داد مخالف بودم و معتقد بودم

که آنها مملو از بی عدالتی و فساد هستند. من هم در علنی و هم در خلوت به مقامات کلینتون همین را گفتم، اما آنها هم با این حساب به من گوش نمی دادند. همکاران من در هاروارد در کار خصوصی سازی شرکت داشتند، اما آنها با جدیت مرا از کارشان دور نگه داشتند. دو نفر بعداً توسط دولت ایالات متحده متهم شدند که در فعالیت های روسیه فعالیت می کردند که من مطلقاً هیچ اطلاع قبلی یا دخالتی نداشتم تنها نقش من در این موضوع اخراج آنها از موسسه توسعه بین المللی هاروارد به دلیل نقض قوانین داخلی HIID در برابر تضاد منافع در کشورهای بود که HIID توصیه می کرد.

ناکامی غرب در ارائه حمایت های مالی گسترده و به موقع به روسیه و دیگر کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی سابق، قطعاً بحران جدی اقتصادی و مالی را که در اوایل دهه 1990 با آن کشورها مواجه بودند، تشدید کرد. تورم برای چندین سال بسیار بالا باقی ماند. تجارت و در نتیجه بهبود اقتصادی به طور جدی با مشکل مواجه شد. فساد تحت سیاست های بسته بندی دارایی های ارزشمند دولتی به دست خصوصی شکوفا شد.

همه این ناکامی ها اعتماد عمومی به دولت های جدید منطقه و غرب را به شدت تضعیف کرد. این فروپاشی اعتماد اجتماعی در آن زمان ضرب المثل کینز را در سال 1919 به ذهن من آورد که پس از فاجعه ورسای و تورم های فوق العاده پس از آن: «هیچ وسیله ای ظریف تر و مطمئن تر برای واژگون کردن اساس موجود جامعه وجود ندارد. پول را از بین ببرید این فرآیند تمام نیروهای پنهان قانون اقتصادی را در سمت تخریب درگیری کند و این کار را به گونه ای انجام می دهد که از هر یک میلیون نفر یک نفر قادر به تشخیص آن نیست.

در طول دهه پر آشوب دهه 1990، خدمات اجتماعی روسیه روبه افول گذاشت. هنگامی که این کاهش با فشارهای شدید بر جامعه همراه شد، نتیجه افزایش شدید مرگ و میر ناشی از مصرف الکل در روسیه بود. در حالی که در لهستان، اصلاحات اقتصادی با افزایش امید به زندگی و سلامت عمومی همراه بود، در روسیه بحران زده کاملاً برعکس اتفاق افتاد.

حتی با وجود همه این مشکلات اقتصادی، و با شکست روسیه در سال 1998، بحران اقتصادی شدید و عدم حمایت غرب نقطه گسست قطعی روابط ایالات متحده و روسیه نبود. در سال 1999، زمانی که ولادیمیر پوتین نخست وزیر شد و در سال 2000 زمانی که رئیس جمهور شد، پوتین به دنبال روابط بین المللی دوستانه و متقابل بین روسیه و غرب بود. بسیاری از رهبران اروپایی، به عنوان مثال، **رومانو پرودی ایتالیایی**، به طور گسترده در مورد حسن نیت و نیات مثبت پوتین نسبت به روابط قوی روسیه و اتحادیه اروپا در سال های اول ریاست جمهوری او صحبت کرده اند.

روابط روسیه و غرب در دهه 2000 از هم پاشید و نه در اقتصاد، در امور نظامی بود. مانند امور مالی، غرب در دهه 1990 از نظر نظامی مسلط بود و مطمئناً ابزاری برای

ترویج روابط قوی و مثبت با روسیه داشت. با این حال، ایالات متحده بیش از آنکه به روابط با ثبات با روسیه علاقه داشته باشد، به تبعیت روسیه از ناتو علاقه مند بود.

در زمان اتحاد مجدد آلمان، هم ایالات متحده و هم آلمان بارها به گورباچف و سپس یلتسین قول دادند که غرب از اتحاد مجدد آلمان و پایان پیمان ورشو با گسترش اتحاد نظامی ناتو به سمت شرق استفاده نخواهد کرد. گورباچف و یلتسین هر دو بر اهمیت این تعهد آمریکا و ناتو تاکید کردند. با این حال، تنها در عرض چند سال، کلینتون به طور کامل از تعهد غرب تسلیم شد و روند گسترش ناتو را آغاز کرد. دیپلمات‌های برجسته ایالات متحده، به رهبری جورج کنان، سیاستمدار بزرگ، در آن زمان هشدار دادند که گسترش ناتو به فاجعه منجر خواهد شد: «نظری که به صراحت بیان شد، این است که گسترش ناتو سرنوشت سازترین خطای سیاست آمریکا در کل خواهد بود. دوران پس از جنگ سرد.» بنابراین، ثابت شده است.

اینجا جای بازنگری همه فجایع سیاست خارجی که ناشی از گستاخی آمریکا در قبال روسیه است نیست، اما در اینجا به ذکر گاهشماری مختصر و جزئی از رویدادهای کلیدی بسنده می‌کنیم. در سال 1999، ناتو به مدت 78 روز بلگراد را با هدف تجزیه صربستان و ایجاد کوزوو مستقل، که اکنون پایگاه اصلی ناتو در بالکان است، بمباران کرد. در سال 2002، ایالات متحده به دلیل مخالفت‌های شدید روسیه، به طور یکجانبه از معاهده موشک‌های ضد بالستیک خارج شد.

در سال 2003، ایالات متحده و متحدان ناتو با بهانه‌های واهی، شورای امنیت سازمان ملل را رد کردند. در سال 2004، ایالات متحده به گسترش ناتو ادامه داد، این بار به کشورهای بالتیک و کشورهای منطقه دریای سیاه (بلغارستان و رومانی) و بالکان. در سال 2008، به دلیل مخالفت‌های فوری و شدید روسیه، ایالات متحده متعهد شد که ناتو را به گرجستان و اوکراین گسترش دهد. در سال 2011، ایالات متحده سیارا را موظف به سرنگونی **بشار اسد** در سوریه، متحد روسیه کرد. در سال 2011 ناتو برای سرنگونی **معمر قذافی** لیبی را بمباران کرد. در سال 2014، ایالات متحده با نیروهای ملی‌گرای اوکراین برای سرنگونی **ویکتور یانوکوویچ**، رئیس‌جمهور اوکراین، توطئه کرد. در سال 2015، ایالات متحده شروع به قرار دادن موشک‌های ضد بالستیک Aegis در شرق اروپا (رومانی) در فاصله کمی از روسیه کرد. در سال‌های 2016-2020، ایالات متحده از اوکراین در تضعیف توافقنامه مینسک 2، علیرغم حمایت متفق‌القول شورای امنیت سازمان ملل، حمایت کرد. در سال 2021، دولت جدید **بایدن** از مذاکره با روسیه بر سر مسئله گسترش ناتو به اوکراین خودداری کرد. در آوریل 2022، ایالات متحده از اوکراین خواست از مذاکرات صلح با روسیه خارج شود.

با نگاهی به وقایع حوالی سال‌های 1991 تا 1993 و وقایع پس از آن، واضح است که ایالات متحده مصمم بود به آرمان‌های روسیه برای ادغام مسالمت‌آمیز و متقابل با احترام روسیه و غرب، نه بگوید. پایان دوره شوروی و آغاز ریاست جمهوری یلتسین باعث به

قدرت رسیدن نومحافظه کاران (نئوکان ها) در ایالات متحده شد. نئومحافظه کاران نمی‌خواستند و نمی‌خواهند یک رابطه محترمانه متقابل با روسیه داشته باشند. آنها به دنبال جهانی تک قطبی به رهبری ایالات متحده هژمونیک بودند و تا به امروز به دنبال آن هستند که روسیه و سایر کشورها در آن مطیع باشند.

در این نظم جهانی تحت رهبری ایالات متحده، نئومحافظه کاران تصور می‌کردند که ایالات متحده و ایالات متحده به تنهایی استفاده از سیستم بانکی مبتنی بر دلار، استقرار پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در خارج از کشور، میزان عضویت در ناتو و استقرار موشک‌های ایالات متحده را تعیین می‌کنند. بدون هیچ حق و تویا اظهار نظری از سوی دیگر کشورها، قطعاً از جمله روسیه. این سیاست خارجی استکبار به چندین جنگ و به گسست گسترده روابط بین بلوک ملل تحت رهبری ایالات متحده و بقیه جهان منجر شده است. به عنوان مشاور روسیه طی دو سال، از اواخر 1991 تا اواخر 93، من به طور مستقیم روزهای اولیه نومحافظه کاری را در روسیه تجربه کردم، هر چند که سال‌ها بعد از آن رویدادهای زیادی طول می‌کشید تا گستره کامل این جدید و خطرناک را بشناسیم. تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده که در اوایل دهه 1990 آغاز شد.

<https://www.racket.news/p/a-true-shock-economist-jeffrey-sachs>

راکت نیوز 4 سپتامبر 2024

بعدی فراتر از هژمونی -

نظم بین‌المللی جدید تحت منشور سازمان ملل متحد

----- **با تقدیم احترامات** « 10-09-2024 »

